

فیوضات ازلی نازل میشود و لکن بآن سوالات تکلیف عباد زیاده
میشود آنچه در بیان فارسی مسطورگشته من عند الله همان
کافی است چون این ایام زمان خفا است و شمس ازلی
در افق جان مستور باید همه رابه حب جمع نمود * الخ .

ولی با اینهمه گروهی از رؤساء و علماء بیان خصوصاً شهداء
برافراخته نصب و تأییدات ازل که خود را علمدار وی و پاسدار
حسن جریان امور آن آئین میدانستند چون متدرجاً آثار فضل و
افضال و زمامداری و نمایش ارتفاع و استقلال در تشریفات و اعمال
آن حضرت نگریسته بتعصب کشی از آن امر تکدر و انزجار و
گفتگوهای پنهان و آشکار و شکوه و اعتراض و اصرار و انکار نینزد او
و آنحضرت آوردند که در آن میان ملامحمد جعفر نراقی و ملا
هادی قزوینی و میرزا علی محمد قمی و ملا رجبعلی اصفهانی و غیرهم
بودند . و به ثبت اثری دیگر از آنحضرت اکتفا میشود که در حدود
سال ۱۲۷۷ نظر بملا جعفر نراقی صد و ریافت و لحن بیان با
آثار مذکور متفاوت و در مقدمات اظهار صریح دعوی و دعوت
میباشد قوله :

" بسم ربنا العلی الاعلی حمد محبوبی الایة و سزا است که
بقدرت کامله بحته خود خلق فرموده سموات بیان را و بلبلند
فرموده او را بار تفاعیکه مقدس گشت از آنکه سر کند او را نامحرمی

و یا آنکه ادراک نماید او را محرم غیر طاهری و مزین فرمود او را به
شموس عالیه در بیه مضمینه و اقمرا تحه منیره و انجم بازغه و منع نمود
از صعود با و شیاطین نفوس غیر زاکیه و مغفلین اجساد غیر طیبیه
را و طرد فرمود منافقین را از عروج بملا اعلی و از صعود بسدره
منتهی و شجره قصوی و گماشت از قدرت خود ملائکه عذاب را با
شهاب های سوزاننده تاهر مردوی داخل سادات و الجلال
نشود و هر مطرودی از بارگاه قدس لایزال اطلاع نیابد چه
مقدس است رتبه احبای او از عرفان موجودات و چه منزّه است
قدر اصفیای او از ادراک ممکنات لم یزل بسلطان ازلیت خود
غنی بوده و لایزال بملیک احدیت خود غنی خواهد بود نه از
اقبال ممکنات خدام درگه او راشانی حاصل و نه از اعراض موجودات
ذیل چاکرانش را غباری و اصل یک آیه از سما احدیتش نساری
است سوزنده برای قلوب مبغضان و نوری است منورکننده برای
افئده محبان دشمنانش را بنار غل و بغضا و بغی و فحشاء
معدّب فرموده و دوستانش را بنور صدق و صفا و تسلیم و رضا
مفتخر نموده چه ملیح است حکمت بالغه او و چه بدیع است
رحمت و اوسع او که ابواب مدینه فردوس معنوی را گشوده و مضارعی
رضوان قدس روحانی را مفتوح نموده و بلبلان بستان معانی را
بگلزار عزّ ازلی هدایت فرموده و هدیه ان رضوان صمدی

را به سبای لایزالی دلالت نموده و چنان بر شحات فضل از
 سحاب مکرمات ابلاغ فیض فرموده که حبیبان آواره بمکن اصلی
 اقبال نمودند و بمحفل محبوب از سرشتافتند و عاشقان از پافتاد
 بوطن معنوی پرواز نمودند و بانوار جمال معشوق فائز گشتند و
 قلوب عارفان و واصلان حرم قدس خود را مرآت اشیاء قرار فرمود
 تا هرنفسی اعمال و افعال خود را در آن مرآت ملاحظه کند و
 همچو گمان برده که افعال عباد او است تا شرح احوال خود را
 بالتّمام در دیوان اعمال بنگارد و غافل از اینکه حق از رموز
 قلوب آگاه است و بر احوال هر مفلّ میفرضی باخبر کذلک
 یظهر الله ما فی صدور الذّین هم کفروا و اعرضوا من الغلّ و البغضاء
 لیعدّ بهم من نار انفسهم من حیثین الی یوم الذّی یحشر فیهم
 اعمال العالمین جمیعاً و السلام. و بعد در این روزها کتابی
 از سجّین وارد شد از نفسی که تا حال اسم او در این ولا مذکور
 نبود مسمی با اسم عظیم سبحان الله چه مقدار افترا بر احبّای
 خدا بسته و چه مقدار آتش غلّ و بغضاء افروخته خدای واحد
 شاهد است که آتش بغضش راهیج بحری نشانند و غلّ صدرش
 راهیج طیبی علاج نتواند و چه قدر زینت داد شیطان اعمالش را
 که هر فخره از آنرا مکرر نمود قل کذلک زین الشیطان لکم
 اعمالکم و یهدیکم الی نار الّتی کانت بقهر الله فی انفسکم موقوداً

و هر عبارت کهنه بی معنی که در عالم بوده جمع نموده برای افتخار
 ذکر نمود بسیار تعجب نمودم که با اینکه بفضل الله رضوان معانی
 گشوده گشته و سحاب علم و حکمت الهی مرتفع گشته و کلمات بدیهه
 عالم را احاطه نموده این مفلّ چگونه دعوی حبّ مینماید و
 حال آنکه بر شحی از فیوضات قدس مشروب نشده و بشمیری از
 شجره منیعه الهیه مرزوق نگشته باری مدتی متفکر بودم و بخو
 او جائز نبود جوابی ارسال شود لیس للظالمین الیناس سبیلاً
 و لکن چون بعد معلوم شد که این افتراها را باقسام مختلفه
 و بیانات متعدده در میان خلق افشاء نموده اند فی الله ما فرط
 هذا الشقی فی جنب الله لهذا لازم شد که تفصیلی بر احباب
 و اصحاب آن دیار نوشته شود تا اینکه تزویرات شیطانی بر
 انفس روحانی غالب نشود لیفصل بذلك من یسلک الی النار
 عن الذّی یمشی علی صراط الله المقتدر الجبار و میغض از محبّ
 و حق از باطل معلوم شود و هرنفسی پناه برد بخدا از شرّ انفس
 خبیثه و در کلّ حین متذکر شوند پروردگار خود را و منقطع
 شوند از ماسوی الله و متوکل شوند بحبل عنایت او و متوسّل شوند
 بعروه عطوفت او و متمسک شوند بذیل رحمت او و متشبّث شوند
 برداء جود و کرم او که شاید از نار نفوس مشرکه محفوظ مانند و آنه
 هو منجی عباد و محیی ارقائه و انه هو علی کلّ شیء قدير

در اول نامه ذکر نموده بود که دو رسول از اینجانب بآن ولایت
 رفته اند و مردم را از عبادت معبود منع نموده اند و عبادت
 جبت و طاغوت امر نموده اند و نعوذا بالله از قول این عبید
 گفته اند که بیان نسخ شده و مرایای او باطل اند و احکام او عاقل
 گشته اول اینکه این بنده هرگز رسول بدیاری نفرستاده ام و
 بهیچوجه امری و حکمی نداشته ام که احتیاج بر رسول شود و یا
 بقاصد اتمام پذیرد جز حق و احبای او را معصوم شمرده ام و اعداء
 الله را مفقود دانسته ام نه سینه میگذرد که این عباد را بعد از
 اخذ آنچه که مالک بودیم از وطن ترابی جسدی اخراج نمودند
 و با محصل و مستحفظ باین دیار وارد شدیم و این ذلت را
 بحمد الله عزت دانستیم و این فقر را جوهر غنا شمریم و با احدی
 مطلبی نداشته ایم و بنفسی حاجتی اظهار ننمودیم امر الهی را در
 کمال استقامت ظاهر نمودیم حجاب ستر و خفارا بنا بر محبت
 ربانی سوختیم و علم امر در سما حکم بر افراختیم چنانچه در همه
 اطراف معالک این فضل بدیع مشهور است و در اقطار عالم امر این
 دیار و واضح چنانچه همه شنیده اند دیگر اگر انکار شود از اصحاب
 محسوب شوند که میفرماید یعرفون نعمه الله ثم ینکرونها و از
 احدی از احبباً بهیچوجه نصرتی نشد و این عباد هم بفضل الله
 و عنایته از نصر من فی السموات و الارض مستغنی بودیم در کشف

نصر صمدانی معتکف و در حصن محکم فمن یتوکل علی الله فهو
 حسبہ متحصن قلب را از غبار خاکیان منزّه کردیم و آهنگ آشیان
 جاودانی نمودیم اعداء از هر طرف چه داخلی و چه خارجی در
 کمین این غزالان صحرای احدیه فتادند و چه دامپاکه برای
 صید این بلبلان گزارهای هوپه انداختند و بتمام همت کمر
 بستند که شاید پروانه های عشق را از جمال معشوق منع نمایند
 و یا این عندلیبان بستان معانی را از شاخسارهای گل ازلی
 محروم سازند و معذک ابداً توجه بجهتی ننمودیم و طلب معین
 نکردیم حال همچه نفوسی را دیگر بار رسول چه کار است که نزد
 کسی بفرستند و نمیدانم از کجا بر این شخص معلوم شد که آن دو
 نفس رسول بنده هستند قل ان انتم تمکرون الله والله اشد
 مکراً و اعظم تنکیلاً پنجسال جناب ملا احمد از جانب جناب
 حرف جیم باین ولا آمد از او سؤال شود که این بنده چه قدر
 اظهار محبت نسبت بایشان مینمودم خدا شاهد حال و ناظر
 احوال بود که با اینکه از ایشان میشنیدم بعضی حرفها که
 مخالف فطرت اصلیه و قلب زکیه بود معذک سترش را از نشر
 و افشا رجحان داده و کتمان مینمودم و متحیر بودم که سبب
 چیست و علت چه تا آنکه رفته رفته زیاد نمودند تا آنکه باین دیار
 آمدند و در اینجا کمال محبت فوق قاعده و رسوم ابتغاء المرضات

اللّه درباره ایشان معمول شد که شاید سبب از یاد حَبّ شود
 و قلب از غبار غیر مرضی پاک و مقدس گردد بعد از این طـك
 مراجعت نمودند و جناب ملا احمد کاشی را اراده نمودند
 همراه برگردانند قبول ننمود این بنده مطلع شده ملای مذکور
 احضار شد متعذّر شد بعد از چندی و بعد زمانی منقضی نشد که
 درون فرآمدند میر عبد الرحیم و شیخ حسن ذکر نمودند که فلان
 گفته که چرا بغداد میروید دقیقه اینجا افضل است از پنج سنه
 در بغداد و بعضی سخنهای دیگر ذکر شد بمجرّد استماع این
 عبدایشانرا احضار نمودم و نهی شدید و منع بلیغ در اظهار این
 سخنها نمودم و لکن همه اصحاب این سخنها را شنیده فوالله
 الذی لا اله الا هو که همه را جمع نموده منع نمودم و بقسمی باز
 ستر نمودم که مبادا فتنه جدیدی برپا شود تا شخص دیگر آمد
 و پیغامی برای نفسی آورد و همچنین شخصی دیگر باری هر
 نفسی از آن دیار آمد زکری نمود و معلوم شد این فتنه ها همه
 از جهت خروج ناس است از وطن خاکی بوطن الهی لهذا
 جناب سید عبد الباقی که در این بلد توقف نموده بود او را
 راجع بآن ارض نمودیم که مردم را منع نماید از توجه این ارض که
 شاید قلوب ساکن شود و هوای مظلّم کدورت بصبح به جهت
 تبدیل گردد با آنکه نباید چنین حرفی از قلب و لسانشان جاری

شود زیرا که این ارض منحصر به بنده نبود واللّه روح القدس بترا
 این ارض افتخار مینماید نسیم این ارض اجساد مردم را جان باقی
 بخشد و حیات جاودانی ببذول فرماید و لکن لا یزید الظالمین
 الا خسارا بل جعل را بمصر لقای ازلی چکار است و اهل سجّین
 را بملاء عالین چه مقدار جهل صرف کجا تواند بفر از قدس علم
 قدم گذارد و جوهر ظلم کجا بمیادین عدل در آید قسم بخدا که
 منزه است تراب این دیار از ادراک اخیار تا چه رسد باشرار
 آخر نه شرافت هر محل بذی المحل بوده و نه افتخار هر بیست
 بنسبتها الی اللّه بوده ایکاش بقدریکه عاشقان ظاهری مراعات
 حرمت معشوق ظاهری مینمودند این مردم احترام مدینه اللّه
 و توقیر حرم اللّه مینمودند اگر خاری از بوستان معشوقان مجازی
 در انجمن عشاق در آید جمیع چون گل ببینند و همچون بلبل
 براو نغمه سرایند تا چه رسد بارضی که متعلق بمعشوق باشد و یا
 محلّ نزول و جلوس و سکون محبوبشان واقع شود این است حال
 عاشقان مجازی قدری ملتفت احوال و اقوال مدعیان محبّت
 حقیقی شوید که چه قدر غافل شده اند و چه استهزاء و سخریّه
 باین ارض مبارکه طیبه نموده اند واللّه اگر قدری انصاف باشد
 باید از چشم خون ایثار شود و طبقات کبد تبدیل بدم گردد و دواز
 مؤگان جاری آید و لکن لن یوفق بذلك الا الذین هم انقطعوا

الى الله وذاقوا حلاوة ذكره وكانوا بعروة حبّ الله معتصما
چند سینه بود که بعضی از عباد از آند یار اراده این بلسند
مینمودند و متصل منع میشد و سوال است که اذن داده شدند
که هر کس اراده نماید مأذون و مرخص است و این امری است که
سلطان احدیه بر قلب منیر محمدیه از قبل نازل فرمود و بنفسه
عباد خود را باین ارض خوانده و اوانتم فی آیات الفرقان تتفکرون
و باسرار الامر تلتفتون قال و قوله الحق والله يدعو الی
دار السلام و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم اگر بتطویر این
بیان ملتفت شوید و الله از شرف حبّ الله و شوق این بشمارت
کبری بی سروپا متوجه جنب الله میگرددید قل كذلك ضرب علی
قلوبکم حجبات الحدید و علی ابصارکم غشاوة النار فماللظالمین
من حسن بیوم عظیم بگو ای مردم عمر چون برق میگذرد و بساطها
آمال و مال عنقریب پیچیده میشود سراز نوم غفلت بردارید و
متوکلا علی الله بر صراط مستقیم امر الله ثابت شوید و بدار السلام
رحمت و عنایت او که محل امن جاودانی و مقام محمود ربّانی است
وارد گردید در ظاهر دار السلام ارض جلوس آن نیر اعظم و در
باطن امر محکم اقوم باری اگر شرح این مقام گویم امکان را طاقت
استماع نه و نفوس و عقول را طاقت تحمل نه حال ملتفت شوید که
اراضی را که لسان غیب بذاته امر با و فرموده و همه موجودات

را با ودعوت نموده تکبر مینمایند و این امر باین صریحی که گویا
اصح از آن در کتاب نازل نشده در اینمذات ادراک ننمودند
و دار السلام راه فتاد معنی است و کل دار مدینه الهیه جمع شده
کذلك ذکر الله فی الکتاب حکم تلك الارض رغبا لا نف الذین
هم کفروا و اعرضوا و كانوا من الذین هم بعروة الله لا یتمسکون و
فی سهل النفس بغیر رضی الله یسلکون بلی این مردم طرا براهها
مهلك موهوم رفته اند کجا میتوانند معنی ویا امری را بغیر و هم
وطن قبول نصایند و یا ادراک کنند قل اتؤمنون ببعض الکتاب
و تکفرون ببعض كذلك اخذ الله عنکم روح الایمان و حرّم علیکم
لقاء یوم الذی فیہ یقرم الناس لرب العالمین آن دو رسولی که
عظیم در کتاب ذکر نموده بود یکی سید عبد الباقی بود که تفصیل
او ذکر شد و از خود او استفسار نمائید اگر غیر آنچه در این لروح
مسطور شد ذکر نمود معلوم میشود که اعداء در قول صادقند
و دیگر ذکر میرزا مصطفی را نموده و این مرد چندی در این ارض ساکن
بود نظرباینکه منتسبین او در نراق ساکن بودند و مدتی مسافرت
و مهاجرت او طول کشیده لهذا او را روانه نمودیم بوطن خود
و بهیچوجه رسالتی از این عبد نداشته مگر نامه بجناب حرف جیم
با و داده که بایشان بدهد ولیکن چه مقدار افترا این شخص
باین در وفقر زده و گفته و چه حد تکبر و غرور نسبت باین دو مسکین

در نامه ذکر نموده بگو که والله جهل این دو مسکین از آنچه مرقوم داشتی محبوبتر است و زلّشان از آنچه بآن فخر نموده ای عزیزتر قلب را زلیل کن تا بمعارج عزّت عروج نمائی افتخار نفسانی را بگذارتا بسرادق قدس و وفا قدم گذاری جزناز و نیاز امر دیگر آر که این دو محدود و بساط قدس مقدّس از این حدود والسّلام علی من سمع القول وکان من المهتدین فی الواح النور من فلم العزّ مسطورا و دیگر آنکه مرقوم داشته بود که این رسولان گفته اند حکم بیان منسوخ شده و مریا و احکام او باطل گشته این فکری است که تازه شیاطین السنّی نموده اند و بوحی شیاطین نفس این تدبیرات را ظاهر ساخته اند انّ الشیاطین لیوحون الی اولیائهم تا القای خیالات خود را در قلوب عباد نمایند و مردم را از صراط الهی و منبع فیوضات قدس نامتناهی منع نمایند و همیشه اینگونه عباد در میان عباد الله بوده اند و باین مزخرفات مردم معتحن میشدند لیبلوکم ایکم احسن عملا و در جمیع اعصار اینگونه برخدا و اولیاء او گفته شده و خواهد شد ذلك من سنّة التي جرت بين العباد ولن تجد لسنة تبدیلا ولا تحویلا تا معلوم شود من یتبع امر الله ممّن ینقلب علی عقبیه و باین امور صبح درّی هدایت از شام کدره ضلالت تفصیل و تمیز داده شود کذلک نلقى علیکم من اسرار الا مر

لیثبت بذلك افئدة اللذینهم اهتدوا بنور الله وکانوا فی محبة الله لمن الراسخین خدای واحد شاهد است و کفی به شهیدا که اگر تا امروز چنین ملحد کذّابی در امکان آمده و یا علم احدی احصاء نموده بگوای بیچاره سفیه برای خوشنودی نفس خود و انفس مشرکه امری را مرتکب شدی که در ملک شبه و مثل و نند نداشته و یشهد حیثیذ لسانی و قلبی و فوادی و روحی و جسمی و جسدی و مخی و عطی و جلدی بانه لا اله الا هو وان علیا قبل محمد مطهر زاته و مظهر آیاته و منزل کلماته و یشهد بذلك سگان ملاّ الاعلی و من ورائهم یشهد ذات الغیب بلسانه وانا کلّ لوجهه ساجدون وکلّ منزل من عنده حق لا ریب فیهِ وانا کلان شاء بامرہ عاملون قل خذ لسانک یا ایها المفتیری علی الله واحبائه ولا تغل ما لا اذن الله لك ولا تکن من الذین هم بمظاهرا لا مر یفترون و آیات الله لا یتهدون قل قد کبرت اقوالکم فیما افتریتم بلسانکم وکذلک زین الشیطان لکم اعمالکم واذ انتم لا تفقهون قل ان کنتم فی ریب من امر الله فاتوا ببرهان من عنده او بحجة من لدنه او بدلیل منه لا فورب السموات والارض لن یقدروا علی اتیان حرف ولا یتسطیعون اولئک هم الذین اذ اتلتی علیهم آیات الله یدعوها من ورائهم ویستمزغون بها وهم فی هوا انفسهم یطیرون قل سیفنی الطک ولا یبقی منکم

شيئاً واذ انتم في النار تحضرون اذ ان تجدوا لانفسكم
لا من حميم ولا من نصير ويسئلكم الله عما فعلتم في الحياة
الباطلة وانتم في هاوية القهر بدوام الله تعذبون قل ارايتم
هذا العبيد اطلعت على امره فكيف انتم تنسبون اليه ما لا
تعرفون فوالله بكت السماء من ظلمك يا خبيث وشقت ثياب
اهل الملوك من فعلك يا ملعون وتزلزلت اركان الوجود من
عملك يا شقي وانك تمشي على مناكب الارض كأنك ما فعلت امرا
وتضحك عما اكتسبت ايداك وارواح الفردوس قد نزلوا على التراب
واذا على الطين هم متكون اقل لك يا ايها المعرض بالله
انت تفرح بفعلك وهياكل الارواح بقميص الدم مخلعون
فسبحانك اللهم يا الهى ومحبوب ترى حالى وتسمع ضجيجى
وصريخى وتنظر فقرى وافتقارى وتشهد كيف احاطوا عبداك
هذ اطفاء عبادك بحيث ما يرفعون ايديهم عن رأسى اذ ايا
الهى فارجعنى اليك ثم اسكنى فى جوار رحمتك الكبرى
عند اسمك العلى الاعلى ليسكن بذلك قلوب عبادك الاشقياء
وانك انت المقتدر على ما تشاء وانك انت المهيم القيوم
اذا نادى المناد فى وسط الاجواء ان يا عبداً سمعنا ضجيجك
واحصينا فقرك وافتقارك وذلك وابتلائك لا تخف ولا تحزن
سنقدسك عن الذينهم كفروا واشركوا وكذلك نزلنا عليك رمزاً

من امرنا لئلا نطلع بذلك الذين هم لوجه الله لا يسجدون
وانت تعلم يا الهى بانى ما اتعبت شيئاً الا العبودية الصرفة
وما دعوت العباد الا الى ذاتك العلى فى مظهر نفسك العلى
الاعلى ونور جمالك الا بهى فبذلك بدت البغضاء فى انفس
الذين كفروا باياتك الكبرى بحيث قتلونى باسياف طنونهم
المؤتفة اذ اخذهم يا الهى باخذك الشديدة وسلطنتك
القاهرة ولا تذر منهم احداً على الارض ليظهر بلادك ويقدم
ديارك وانك انت الذى تفعل ما تشاء بامرک البديعة وانك
انت العزيز المحبوب اين است عقايد اين عبدة ذكر شد وتا
حال جزر رهواى عبوديت صرفة پرواز وبغير بساط فقر وفسا
وتسليم رضا بامرى ما مورنگشتم والبعد الامر بيده وما لنا من شئ
الا بعد اننه واته لهم والعزير المتعالى الجميل اذ امن شاه
فيا يقبل فمن شاه فليعرض ان ربي لغنى عنكم وعن انفسكم و
اعمالكم وافعالكم واته لهوالمقدس عن كل من فى العالمين
جسماً آخر اى عبادى كه دعوى محبت الهى مينمايد چرادر
تبه غفلت مانده ايد ودر سبيل وهم وخطا ونفس وهوى سالك
گشته ايد قدر اين ايام را بديد تاروايح قدس ازلى از سبای
صبحگاهى ميوزد ونسيم خوش جانان از رضوان جان ميايد
قدرى بخود آيد وقلب منير را از غبار تيره طنونات مجتبه

پاك ومنزه نعايد لعل بتجلیات شمس احدیه و اشراقات جمال
 هویه فائز شوید همیشه بحر عنایت ربّانی در موج نیست و غمام
 رحمت نامتناهی در جریان نه و همیشه در مشکات قدس صمدانی
 سراج الهی مشتعل نه آید وقتی که طیرهویه بمکمن اصلیه
 راجع شود و جمال ازلیه بسرادق غیب صمدیه باز گردد و بلبلان
 گلزارهای معنوی باشیانه های عزّ حقیقی مقرّ یابند دیگر
 ابواب گلزار مسدود شود هم از جمال گل محروم شوید وهم از نغمه
 بلبل بی بهره و نصیب مانید تا وقت باقی است بجان کوشش
 نعايد و قدر نعمت بشناسید آخر احباب الهی را آثار ربّانی
 باید و شعارفد مانی شاید ردای تقدیس بپوشید و از کلّ ماسوی
 چشم و دل و قلب بردارید تا عالم دیگر مشاهده کنید و در بساط
 خوشروح قدم گذارید واللّه اگر نغمه این طیر را بگوش جان
 بشنوید از دنیا و آنچه در او است بیزار شوید و دل بفرح حق
 نبندید نصح از حدّ گذشت دیگر تا مشتاقان کوی الهی و
 مجد و بان نغمات قدس معنوی چه ادراک نمایند و چه نصیب
 یابند کلّ ذلك فضل من اللّه و رحمته علیکم یا ملاً البیان انتم
 تریدون فی مناهج الحقّ تسلكون و فی رضوان القرب تحبّرون
 ای اهل بیان بصر قلب را لطیف نعايد و صد در را منیر تا حق
 را از باطل تمیز دهید و بظنون اهل نفاق سالک نشوید که

جمعی از عباد غافل بر خود گمارده اند که مردم را بحیله های
 مختلفه از شاطیّ بحر احدیه منع نمایند و در ظاهر بلباس ایمان
 درآمده اند فوالذی نفسی بیده اگر قبری انسان فارغ شود
 از شوونات ظاهریه حق را از باطل چون نور از ظلمت تمیز دهد
 و روائح حق را از کلّ جهات استشمام کند یعنی در مشرق اگر
 رائحه طیب حق بوزد در مغرب طالب منقطع البتّه آن رائحه
 را ادراک کند كذلك نذکرکم من اسرار الحبّ ان انتم
 روائح القدس من هذا القميص تجدون والی مصر الا یظن بجانحین
 الانقطاع تتوجّهون و دیگر آنکه در طومار عمل خود ذکر
 حزقیل را نموده بگوید کبر قولک و صفر شأنک وحدک و کان حزقیل
 یرکز فی سوق المصر و یصیح باعلی صوته اتقتلون رجلاً ان یقول
 ربّی اللّه فقد جائکم بالبینات الی آخر چه نسبت آن جوهر وجود
 را باحدی مقدّس است تراب نعل او از افتده غیر او و بالآخره
 بانفاق دل و جان موفق گشت و با روی خضاب شده از دم به
 ملکوت بقا و سرادق اعلی رجوع فرمود و مقصود از آیه که میفرماید
 وقال رجل مؤمن من آل فرعون یکتّم ایمانه مقصود از کتم ایمان
 اسرار حکمت الهی و لئالی علم صمدانی بود که لم یزل در کنائز
 قدرت محفوظ بوده و لا یزال در خزائن قوت مصون خواهد بود
 هرگز ظاهر نشده و نخواهد شد الاّ براهلهش والاّ ایمان بموسی

راهرگز انکار نمود بلکه لسان و بیان و جان او جمیع شهادت
 میدادند بر محبت موسی و در محفل فرعون اقرار نمود در نهایت
 وضوح چنانچه مشهور و معروف است و لکن زده شد بر قلب
 فرعون حجاب قدرت الهی و مانع شد او را از ادراک بیان او کما
 ضرب الیوم علی قلوبکم حجبات النّار و علیّ آنکم و قرآن
 الففلة و علی ابصارکم غشاوة من الغنی بحیث لن تدر و اما
 تقولون ولن تعرفوا ما تفعلون قل یاعبد اتق الله ولا تنسب
 یا حد ما لم تحط به خبراً فاستمع ما لقی الله علیک فی البیان
 فانه احسن حدیثا و اصدق قیلا کجاست نسبت حزقیل با اهل
 این زمان از زمان و اهلش بگذر تا در فردوس بقا در آئی و شأن و
 مقدار هیاکل قدم را ادراک نمائی باری عدم بقدم نرسد و فنا
 از بقا احتراز جوید قسم بخدا اگر رشحی از محبت حزقیل آگاه
 میشدی ادراک مینمودی رتبه و مقام او را و بنابر محبت او در تسو
 ناری حادث میشد که از جهان و خلقش میگذشتی و از ظلمت
 ظنونات فارغ میشدی و بعین حیات ابدی و اصل میآمدی
 حال قدری تغکّر نما در اول امرش و بدایت ایمانش که موسی
 چون از بریه سینای حبّ الهی بمصرعباد لایالی وارد شد
 جمیع مردم را بنابر شجره الهیه و ضیاء کشف صمدانیه دلالت
 فرمود و چون حزقیل زکری از انکار وطن اصلی و رائجهای از

نسیم قدم روحانی شنید فوراً از نار محبت الله ناری در صدر
 منیرش احداث شد که قوه ستر و سکون و صبر و اضطبار هیچ در
 او باقی نگذاشت و در نهایت سعی و اهتمام در اظهار و اثبات
 نارهویه در شجره لا شرقیه ولا غربیه کوشید با آنکه بنی عم
 فرعون بود و نهایت اعتبار نزد آن ملعون داشت بقسمی که
 مفاتیح خزائن جمیع در قبضه او بود معذک دقیقه ای از حق
 احتراز ننمود و آئی اغفال نجست و حال ملاحظه فرما که ایمن
 مردم اگر خود نار را ملاقات کنند بر مقام حبّ بفضی اظهار
 نمایند و بکمال همت در اخمادش کوشند و آنقدر آب طنون و تلج
 وهم بر او ریزند که اثری از او نماند مگر دست قدرت غیبی حفظش
 نماید و از مغلیین نجاتش بخشد حال انصاف ده میتوان نسبت
 داد این مردم را با او یا ذکر این اشخاص جائز است در ساحت
 قدس اولوالله لوانتم فی امر الله تنصفون و من ثمرات رضوان الخلد
 تزرقون آخر بگوای کاتب بی انصاف کاش بقدری که زحمت
 کشیدی و اوقات صرف نمودی بر نوشتن طومار بخود مشغول
 میشدی و در تزکیه و تصفیه نفس و روح خود توجه مینمودی و
 بمفتریات عمر صرف نمینمودی و اینقدر مدرک نشدی که جمیع
 رموز نزد حق چون روز روشن واضح است باری بشنوبند این
 عبد را و از این عوالم مرور نما و بعوالم قدس انقطاع وارد شو

و انصاف را سراج راه نما تا در ظلمت نمائی و توکل بحق را شعار
 خود ساز تا از عنایت او برهنه نباشی و ذکر محبوب را مونس کن
 تا از فضل او تنهانشوی و از نفس و هوئی بمیرتا از عشقش حیات باقی
 یابی و بجهروت جاوید قدم گذاری آخر حریف نباشد که نفسی
 مدعی محبت الله باشد و در روزی نفسی که مقدس از جهات
 باشد از دل نکشد و در کل زمان يك آن متوجه سلطان وجود
 و ملیک معبود نشود و الله ظلمی از این پیش نه و غفلتی از این
 اعظم نه دیگر مختاری انّا تمننا القول لك و اکلنا
 النعمة عليك فاتخذ لنفسك ماتريد ان الله غنى عنى وعنك
 و عن کل من فى العالمين و دیگر ذکر ذوالکفل را نموده بود
 قل يارجل خف عن الله الذى خلقك و سواك و لا تلبس الحق
 بالباطل و لا النور بالظلمة و لا الهداية بالضلالة اتقوا الله يا
 ملائكة الارض و لا تتجاوزوا عن شأنكم و فى رسل الله لا تتكلمون الا
 فيما اذن لكم كما امرکم بان لا تجعلوا لهم شبهاً و لا ندأ و لا مثلاً
 و تلك من حدود الله و لا يتجاوز عن حدوده الا الذين فسى
 قلوبهم مرض و كانوا من الذينهم بانوار الجمال لا يستنورون اول
 آنکه حکایت ذوالکفل نه چنانست که در کتب قبل دیده اند
 و یا از آباء و اجداد شنیده اند و ثانی آنکه با بعضی مطالبهای
 محققه نزد شما و امثال شما که در مرآت الله تجاوز نموده اید و

از محل خود تحویل کرده اید و در محل دیگری اذن و اجازه
 سلطان امر قرار نموده اید چگونه این مطلب ثابت میشود زیرا از
 قراریکه مذکور شد استدلال نموده اند بر وحدت مرآت و آنرا هم
 بنفس خود نسبت داده اند معذک چگونه نوشته اند که
 ذوالکفل کفالت هفتاد نبی نموده مرآت که محل اشراق شمس
 نبوی است باید از واحد تجاوز ننماید و انبیا که شمس سما
 رحمتند چگونه میشود در یک عهد و یک زمان هفتاد نفر موجود
 باشند کذلک یکذ بکم ما جری عن مدادکم کل ما ينطق به
 السنم و کذلک یظهر الله ما فى قلوبکم و یعلن ما فى الصدور انتم
 تعرفون بلى مگر تاسی بعلمای باطل کنید و به نبی جزئی و کلی
 قائل شوید چنانچه در کتب مسطور است و اهل جهل بآن معتقد
 و مقررند بگوای مردم علم ظاهر را هم از منبع علم جو یا شوید از عیون
 صافیة رقیقه لطیفه عذبه اخذ نمائید نه از عیون مردوده مکدره
 اجاجیه ملحیه که کنز غل و اوعیه حسد و سفینه بغضاء اند
 و دیگر در نامه رجز خوانی کرده بود بظاهر مخاطباً لمصطفى
 و فى الباطن الله یعلم مقصودهم قل انه یعلم جهرکم و نجویکم
 و منقلبکم و مشویکم و کل فى لوح بین یدیه لموجود لن یعرب
 عن علمه من شئى ولن یفوت عن قبضته من امر یعلم کل ما انتم
 الیوم فى امر الله تمکرون باری قسم بخدا که اولوالفئده

خجلت میکشند از ذکر عبارات رجز که در طومار مذکور نموده بود
مثلا پورزال و لحاف پیرزال و صقنقور و عصفور قافیه نموده بود
از این الفاظ رکیکه غیر ظاهره که همیشه نزد حق و اولوالالباب
مردود بوده و خواهد بود قل اما سمعت ما غرد الورقاء فی
قطب البقاء حول قلزم الحمراء فی اول نصحه احبباء و مبدء
تعلیمه اصفیاءه قال و قوله الحق السالك فی المنهج البیضاء
والرکن الحمراء لن یصل الی مقام وطنه الا بکف الصفر عماء
فی ایدی الناس با وجود اینکه امر فرموده آنجوهر وجود و ظلمت
مقصود بر اینکه قلب را مقدس نماید از اشارات باطله و طنونات
مردوده و گوش را از استماع نغمات جعلیه خبیثه و چشم را از
ملاحظه کلمات فانیه معذک جمع نمودی همه کلمه غیر بدیع
غیر لائق که در دنیا بود و اظهار فضل نمودی بجعل بگلزار الهی
فرستادی و ظلمت فانی را بفضای قدس باقی ارسال داشتی
بشنو از این عبد والله که اینهمه بغض و غل که از تو ظاهر شد
حرفی ندارم و لکن آخرت اکی بحجبات ظلمانی تمسک جسته اید
و متابعت نفس و هوی را فرض دانسته اید از تراب نفی بعشر
اثبات طیران کن و از انا براجعون سفر نما و راجع شو آخر
فی الحقیقه اگر نارغل مشتعل نبود و علم بغضاء در صدر مرتفع نه
و مقصود استفسار احوال مصطفی و غیره بود و خیالی دیگر و

فکری دیگر نبود و کلمه سؤال میشد که فلان همچو گفته و یا
میگوید صادق است و یا کاذب تا جواب داده شود و حق از باطل
ممتاز گردد نه آنکه چندین ورق قرطاس را بر کنید از حرفهای
جعلیه والله که بر آن اوراق ظلم واقع شد زیرا که محل اثبات
قلم اعلی مظهر تجلی قلم بفضا نمودی و علمنا بان کل ذلک
لم یکن من عندک بل بما وسوس الشیطان فی نفسک و صدرك
اذا قدس نفسک و نزه فؤادک عن کل ماسوی و توکل علی الله
ربک و قل الله بتمامک ثم ذر الذین تجد منهم رائحة الفل
لتکونوا فی بحر النار مفروقا و قسم بخدا که اگر نفسی از اهل بیان
ذکر نسخ کتاب نماید خدا بشکند دهان گوینده و افتراکننده را
فوالذی روحی و ذاتی بیده حرف من البیان لا حب عندی عن
کل من فی السموات و الارض فویل لکم یاملاً البغضاء کیف انتم
باحبباء الله تفترون اما تشهدون کیف انفقنا روحنا و جسدنا فی
مقابلة الاعداء و فی کل حین ننتظر لقاء الله لعل نقدی بالذین
هم یفدون انفسهم و بین یدیه یستشهدون آیامی بینید که
چگونه میانه اعدا ایستاده ایم و جان و دل بر کف مستعد و قتی
افمن کان ظاهراً فی مقابلة الاعداء و انفق فی کل حین روحه
و کل ما علیه و ینتطق بامر الله فی ملا الآفاق و ما یسترامه کمن کان
قاعداً فی البیت افلاتبصرون ان یا ایها السالک فی سبل الوهم

والخطاء والماشى فى بيدا الجهل والعمى لوتنصف فى امر الله اقل من ان تحصى عليك لتشقق ثيابك وتركض على العراء وتلقى على وجهك الرماد وتأكل التراب ولا تستريح فى محل ولا تأكل ولا تشرب ولا تستقر وتضج فى قلبك وتصح بلسانك وتوح فى سرك وتبكي بعينك وتحرق فى كبدك ولا ترضى عن نفسك الا وقد يغفر الله عنك ماجرى من قلمك يا ايها المتكبر على الله وآياته وبرهانه وحجته فوالله لو تكون فى ذلك الشأن لتفر السعير من لهيب نفسك يا حمير وتستعيز النار من كينونتك يا ملعون اعاذنا الله وكل من فى البيان عن شرك وعن كل ما اخفيت فى قلبك وسرك آخرجه جرم وكدام سيئه اين عداوت ظاهر شد واين مفتریات از قلم جاری گشت بشنون نصح اين ناصح شفيق را واز برکه طح نفسانى بشاطى بحر صمدانى بازگرد واز نار جهل فانى بنوعلم باقى راجع شو اگر چه نصح اولوالالباب بر منكرين ثمرى نبخشد و معرضين را اثرى ندارد چون رايحه طيب مزكوم را و مرآت منير اعمى را وما انا بمسمع من فى القبور و ديگر مرقوم داشته كه تقصيراتى كه مصطفى وغيره نسبت بحرف جيم ثابت نمودند چهار است اول آنكه چرا مردم را بنقطه اولى روح من فى الابداع فداه ميخواند حال انصاف دهيد كه هيچ خنزيرى چنين حرفى ميگويد ويا از لسان احدى

چنين كفر و شركى ظاهر ميشود والله نيست اين سخنها مگر آنكه اراده نموده فتنه كاملى احداث نمايد و بلباس ايمان اختلافى برپا نمايد قل اتمكرون فى امر الله يد الله فوق ايديكم وانته اشد مكرًا واعظم تنكيلاً و تقصير ديگر جناب حرف جيم گلشن قدس در ساحت اقدس فرستاده باري اين قبيل سخنها كه هيچ درميان نبوده مذكور نموده و حال آنكه مبالغى از اشعار كه اخيار و ابرار فرستاده اند همه مقبول شد و حرفى نبود و خداى واحد شاهد است كه جز وصف ايشان در اين ملك نبود با اينكه روايحى از قلب ايشان ميوزيد كه شايبه ايشان نبود معذلك عند من لا يعزب عن علمه من شئى مكنون بوده و هرگز جز كلمات حبيبه و اشارات و ديه نسبت با ايشان ظاهر نشد تا آنكه هر نفسى از آن سمت آمد سخنهاى از ايشان ذكر نمود كه والله هيچ محبى نمیتواند شنيد و خود اين كاتب طومار اگر انصاف بدهد و بصراط مستقيم صدق و صفا و حب و وفا در آيد ميگويد آنچه نزد خود او گفته و يگوش خود از ايشان شنيده و از شمال وهم بيمين يقين راجع ميشود و انصاف ميدهد كه چه گفته شده و حق با كيست والله محب از مبغض مثل شمس از ظل و نور از ظلمت واضح و معلوم است و بر نفسى امرى مشتبه نميشود مگر آنكه بخواهد بر نفس خود مشتبه نمايد و بيانات ايشان در اين ارض شهرت

نمود والبتة بعد از شهرت این قولها وظهر و فعلها بعضی
 اصحاب بی اجازه و رضای اینجانبان بعضی سخنها مذکور نمودند
 وکان الله يشهد بذلك كفى بنفسه شهيدا وبعدهم اصحاب
 ممنوع شده ساکن و ساکت شدند الله اکبر نفسی مهاجرت
 باین دیار نمود مگر آنکه از ایشان قول و رسالتی آورد که کبدهای
 ملأ اعلی و احباب را محترق نمود بقیة بلا روح و قلب و مهجبة
 و ابقاء نفسی کان من اعظم حیرتی قل یا ایها الغافل عن
 ذکر الله و محرق اکبار احبائه رضینا بحکمک فی ذلک فاسئل
 عن الذین هاجروا من هناك الی تلك الارض لتعرف لکن اکذب
 فی القول و تعرف باننا تمسکنا بعروة الصدق و تشهد بما شهدا^{الله}
 فی عرش البقاء لعلّ تكونن من المحسنین من قلم الروح علی
 الواح القدس مکتوبا بگو خود سؤال نما از نفوس مهاجرین چه
 آنهایکه اسامیشان در اول الواح مذکور شد و چه از عباد دیگر
 تا بر تو معلوم گردد چه گفته و چه نسبتها بارض الله و خدام او
 داده بگو آخر اینهمه اعدا کفایت نه و اینهمه صیاد ایمن
 غزالان صحرای و فارا کافی نه که شما قد علم نموده آید که ایمن
 حمامات قدم راضری وارد آید ای رب افرغ علی صبرا فانصرنی
 علی القوم الظالمین تعجیل نکنید که قضایای الهی در حرکت و
 نزول است و عنقریب آسوده شوید قسم بخدا که امری از حقیق

جز تغییر نخواسته ام که قسمی شود که این ارض منقلب شود تا
 این عبد مقدس از سؤال و جواب و ملاقات گردد و آنه هو یقضی
 ما یسأل و آنه لقریب مجیب . و دیگر از اسباط موسی و قبطی
 فرعون زکری نموده بود ولیکن ابداً نه موسی حی را از فرعون
 قبطی تمیز داده و نه بنی اسرائیل بلاد عدل را از قبطی بسیار
 ظلم فرق گذارده قل فافتح بینک و رق قلبک و حد بصر فوادک
 لتعرف الذینهم آمنوا و هاجروا بانفسهم فی سبیل الله عن
 الذینهم اعرضوا و استکبروا و کانوا عن حرم القدس محروما
 ثم اعلم بان الاسباط حينئذ قد جلسوا علی البساط و اتکفوا
 علی الوسائد الحمراء و یحرکون علی هوا الا مرفی فضاء الّذی
 جعله الله عن ادراک العالمین منزوها و یستبشرون ببشارة
 الروح و یفرحون بفرح الله و یرزقن عن من الّذی کان عن سماء
 القدس منزولا و مروا عن بحر النار بحول الله و دخلوا فی فاران
 القدس و حوریب المعظمة و انجاهم الله عن الذینهم کانوا فی
 بحر الکبر و البغی مفروقا و یطیرون فی حول الفردوس و یفرّدون
 بالحن الّتی ینصعق عنها کل من فی ملأ الاعلی و کذلک نلقی
 علیک من اسرار الّتی کانت فی الواح القدس من قلم الامر مسطورا
 قسم بخدا که اگر راضحه ای از رضوان الهی بشنوی و الله در
 هیچ محلی و ارضی و مدینه ای مستقر نمیشوی ولیکن الله حرم

ذلك على المعرضين جميعاً بلى مزكوم مهجور است ومفلّ محروم
 قل فوالله لو تعرف ما فعلت لتفرق نفسك في الماء اوتلقى
 جسدك على النار اوتطرح جسمك عن الجبال وتبكي بدوام الله
 فيما جعلت نفسك من الذينهم ارتكبوا في الارض حوباً كبيراً
 ايكاش در آنى خالص ميشداين مفلّ بعيد از هوای نفس تا
 اشارات ودلائل و امارات قبطنی را ادراك مينمود قل كذلك
 نذركم عن كل امر ذكرنا لعل تجدون الى الله ربكم سبيلاً
 وديگر نوشته بود که رسول را اراده قتل داشتند بگو باو والله
 اگر محبت الهی در قلب عبد الباقی ومصطفی باشد البته باید
 دست قاتل را ببوسند و از مال خود قاتل را ارث دهند تا
 بشریت شهادت مرزوق شوند و بملأ قدس و رفیق اعلى بشتابند
 قل اما سمعت ما غردت الوركاء على افنان سدر البقاء وغنت
 الروح بالحن الطرى في فردوس الاعلى يا بن الانسان اتحب
 ان تموت على الفراش اوتستشهد في سبيلى على التراب وتكون
 مشرق حبي في على الفردوس فانصف يا عبد فاني شود هيكلى
 که نخواهد در سبيل محبوب بخون غلظد و مباد جسدی که از
 شهادت در حيش احتراز جويد قل اما قرأت الا ان اولياء الله
 لا خوف عليهم ولا هم يحزنون آنچه مذکور شد بشنوان بهمه
 مردم و برکل القانما و اين امر را سهل مشر و بتمام قدرت و قوت

نصرت کن بیان و اهلش را آنی غفلت منما کسه شياطين بکمال
 همت و قدرت در تدبير و تزوير مشغول گشته اند و همچو مذکور شد
 که سؤال و جوابی هم نوشته اند تا آنکه القای شبهه در قلوب
 نمایند اگر چه معلوم نیست که سائل و مجيب کیست و لکن
 احصى الله السائل والمجيب نفساً واحداً و يعلم ما فى الصدور
 ان انتم تعرفون كذلك قصصنا عليك من قصص الامم لتكون من
 الذينهم بتلويح الكلمات ينبهون قل يا ايها الغافل كانك
 كنت راكبا على مطية نفسك واخذت زمامها عن كفاك بحيث
 لا تدري في اى ارض تمشى وتركض وكذلك ينبغى للظالمين
 من عذاب يوم عقيم فوالله انك انت العقيم لانك جعلت نفسك
 محروماً عن رحمة الله وعن فضل الذى كان عن مشرق الروح فى
 فجر النور مشهوراً وكذلك الذين يمشون على قدمك ويتبعون
 ما يوسوس الشيطان فى صدورهم واخذوا السامرى لا نفسهم
 ولياً من دون الله وكانوا فى ارض الغل والبغضاء محشوراً
 قل يا ايها المجادل المعارض والذين اتبعوك باى دليل
 اعرضتم عن الذى مادعاكم الا الى الله وقمتم عليه بالمحاربة
 باسياف السننكم وسهام ظنونكم بعد الذى انهاكم الله عن
 ذلك فى كتاب الذى لا يأتية الباطل وكان فى كنائز العظيمة
 بخاتم الله مهوراً فوالله لو هبت فى قلوبكم سمات الحسب

لتقطعوا رؤوسكم باید یکم جزاء بما فعلتم فی دین الله وکنتم فی
الواح القدس باسم المعرضین مکتوباً قل یا ایها المأمیوس
المجاهد والمحرور المعاند بائی زنب اخرجت سیف ظنونک
عن غمد هواک بعد الذی مارأیتنی وماعشرتنی وماوصل الیک
کتابی ولا الی کتابک ولا اناسمعت اسمک ولا انت احصیت ماکنت
علیه فوالله لم یکن کل ذلك الا من فطرتک الخبیثة یا ایها المشرک
بالله والمعرض عن جماله والملحد فی آیاته فورب السموات و
الارض فعلت امرأ ما فعل احد قبلك وارتکبت زنباً ما سبقه ایدى
احد ولا یخطر بهال نفس ونسأل الله بان یجزیک بما فعلت و
اردت وکنت بذلک من الذین هم ما وجد وارواح الا نقطاع عن
مصر الا حدیة وما دخلوا فی مدینة التی كانت بقدره الله خلیف
سرادق العز مبسوطا آخر بر فرض تسلیم که نعوذ بالله مصطفی
چنین حرفی از لسان جهلش جاری شده این از کجائات شد
که از این بنده باشد والله المہیمن القیوم که اگر از لفظ احدی
چنین مزخرفی ظاهر شود واستفسار این فقره هم اینقدر تطویل
واظناب ضرورنداشت بد و کلمه معلوم میشد حمد میکنم خدا را
که جمیع یربیتهای خود بهوای نفس وحفظ مال وجاه مشغول
بودند و این بندگان در ولایت غریت باشند اعداء جمیع
آنچه نازل شده بود از نزد خدا جمع نمودیم وهمه بخط مبارک

نوشته شد و جلد شد و بعضی را بهمه اطراف فرستادیم و بزحمتی
حفظش نمودیم که جز خدا احدی اطلاع ندارد واحاطه ننموده
ویک شرافت این ارض همین که محل این شرافت کبری ومنزلت
عظمی شد ومعذلک این نسبتها در عوض اینکه نصرت کنید و یا
اعانتی نمائید داده ومیدهد فوالله ما اشکونکم لان ینبغی
لکم بان تفعلوا ما فعلتم وتنهبوا ما نسبتم کما فعلوا الذین کانوا
قبلکم وحاربوا الله فی امره وجادلوا اصفیاءه ونازعوا احبائه
وحاججوا ارتفاعه وجاهدوا فضل الذین هم آمنوا باللله
وجاهدوا فی سبیله کما انتم فعلتم بتمام قدرتکم وبکل ما
استطعتم علیه وانکرتم فضل الذی کان عن سحاب الرحمة
بقدره الله مهطولا فوالله حینئذ یدوب قلبی فیما فعلتوهو
یبکی السراج قدأمی ویصیح القلم فی اناملی ویضج اللوح فی یدی
فیما افتريت علی العبد وما استحييت عن الله الذی خلقک بامرہ
واظہرک من ماء الذی کان فی ظہر ابيک مستورا ودر آخر رساله
ذکر نموده بود که عقیده ما اینست که شما و جناب حرف جیم در
یک رتبه هستید و باین معتقدیم وبعد ذکر موسی و خضر نموده
بود و مقصودی در آن مستور نموده بود اول آنکه دروغ گفته و
افتراء بر نفس خود زده و تکذیب نمود اورا قلم ومداد او قل کذلک
یشهد ایدیکم واقلامکم علی انفسکم ان انتم تشعرون جمیع

مطالب و عقاید و حبّ و بغض او از کتاب او مشهور گشت و اگر برائحه حبّ خدا و اولیای او موفق شده بود هرگز اینگونه افترا بر عبد او جائر نمیدانست در این طوماریک کلمه صدق و یا حرفی که مدّ بر رفق باشد مذکور ننمود کَلَّ اطهار حبّ بجناب حرف جیسم و بغض بخدا و اولیای او بود كذلك احصینا کَلَّ ما كان علیه و يشهد بذلك ايداه و مداده و قلم الذي عذبه الله باصبعه فيما كتب منه ما لا ينبغي لاحد في الملك وكذلك يشهد هذا القلم في هذا اللوح لتكون على العالمين نذيراً و ثانی آنکه این عبد و الله الذي لا اله الا هو جز عبودیت حامل امری نبوّ و البعد الا امر بید الله المهيمين القيوم مشکل در این مقام احدی با عبد مرافقت نماید معذک فیا لله که در هر نامه که باین ملک از اصحاب غلّ و بغض میآید ذکر برهان شده که فلان چنین گفته و برهان طلبیدم عاجز شد از اتیان برهان آخر برهان از که میخواهند و برای چه امری حجّت و دلیل میطلبند اگر برهان عبودیت میطلبند قل ملأ الآفاق و اگر دون آنرا میجویند لم یکن عندي قل یا ایها المعرضون لو انتم تطیرون بجنایحین الطنّون من حیثین الی یوم الذي لا آخر له لن تصلوا الی هواء هذا الفضاء انما یا ایها المغفلین موتوا بغیظکم و نار انفسکم ان الله علیهم بما انتم الیوم فی قلوبکم تکتبون قل انسیتم ما و صاکم

الله فی الكتاب و فی کَلَّ الالواح بان لو تجردوا ناراً فی سدره لا تخمدوها بما غلکم و لا تمسوها بطنون انفسکم اتقوا الله یا ملاألیمان ثم عن عبادته لا تستنکفون و انتم نبذتم نصح الله من وراء ظهورکم و ما اجبتم داعی الله و کنتم من الذین هم آمنوا و اعرضوا ثم ازدادوا فی شقوتهم و یحسبون انهم فازوا بوجه الهدی کلاً بل هم عن جمال الله معرضون قل مثل ما انتم تکتبون و ترسلون الی الاطراف کمثل الذین هم کتبوا الورقات و علّقوها علی البیت لیدحضوا الحق باقوالهم فویل لهم و لکم فیما صنعوا و فیما انتم الیوم تصنعون قل الله یرفع الحق بکلماته و یرزق الباطل بامره و یبطل اعمال الذینهم ارتکبوا بهتاناً و اثماً و یقطع دابر الذین هم قاموا علی عبده من دون حجة و برهان و كذلك كانت سنته من قبل ان انتم فی آفاق الامر تنظرون قل یا ایها المعرض اسمع قولی و لا تجاوز عن حدک فانزل من سلّم النفس و الهوی ثم ارتق الی سلّم الانصاف و الرضا لعلّ الله یغفر عنک و یدخلک فی شاطئ حبه و یرزقک من ثمرات الانقطاع و یجعلک من الذین هم ببشارة القدر یرستبشرون و نشهد فی آخر الکتاب بان من یرضه الله حق لا ریب فیہ و یرضه الله فی المستغاث و اذا انتم عنه معرضون فوالله لو تکتبون فی هذا القمیس لن تؤمنوا به و لا بالذین هم من عنده یرسلون لا نکم تعترضون علیه و تجادلوه

فیماعندکم وتستدلون بما القی الشیطان فی قلوبکم وانه مقدس
 عن کل ذلك وینادیکم بلسان الغیب انه لا اله الا انا ان یا
 اهل البیان ایای فارجمعون فوالله اذا بکیت فی هذا القول علی
 شأن لن یحصیه احد الا الله المهیمن القیوم کاتی اطلعت
 بحزنه وبکل ما یرجى علیه من سوء ظنونکم الا لعنة الله علی
 الذین ظلموا ویکفون من دون بینة من الله ولا کتاب عز محبوب
 قسم بخدا که این عبد افتخارمینماید بتراب قدوم مبارک آن نیر
 اعظم وکل ارض محبوب است نزد این عبد زیرا که محلّ مشی آن
 رجل مبارک واقع میشود و هو مقصود این عبد واقع شده لا جل
 آنکه از او استنشاق میفرماید وکذلك جمیع میاه ارض لا جل آنکه
 از او میآشامد و تمام وجود را طالب و آملم که محل نظر و بصر آن
 سلطان غیب و شهود خواهد شد فنعم ما قیل :

وغایتی القصوی مواقع رجلها - وعرش البهاء ارض علیها تمشت
 باوجود این نعیدانم اینگونه سخنهای بیمعنی چرا در السن و
 افواه این همج رعا جاری شده قل الله انکم ام علی الله
 تفترون باری کل امور را با و تفویض نمودم انا لله وانا الیه
 راجعون * انتهى .

وآثاری که از ازل شروع از همان سال ۱۲۶۵ و بقول قهپیر
 « در اثباتیه ازل و ردیه بهاء » حضرت ازل در سنه او از بیان

ظاهر شد و از لسان غیب متکم و ناطق بآیاتی عالیات ظاهرا^{ست}
 تا آخر حیاتش صادر گردید و عده آن بسیار و نزد پیر و انش انتشار
 دارد و نشر یا نظم و فارسی یا عربی است و بعضی از آنها بطبع
 نیز رسید و همه با سلوب آثار حضرت نقطه و متولد و متفرع از آنها
 میباشد و شماره ای بخط شکسته نستعلیق شبیه بخط حضرت
 نقطه از او در دست است که تمیز و تفکیک از خط آنحضرت توان
 نمود و امضاء مکاتیب را ۳۸ بتطبیق عدد ابجدی حروف ازل و
 یحیی باعتبار کردن ی ح ی ی مینمود و گاهی " المذنب
 یحیی النوری " امضاء میکرد و بجز کتاب نور کتاب مستیقتظ و
 کتاب اخلاق روحانیین و کتاب علیین و تتمه بیان حضرت نقطه
 و غیرها و نیز مناجات ها و نامه های کثیر با افراد بابیان ایرانی
 و غیرهم نزد آنان متداول گردید و در آنها غالباً خویش را ثناء
 رمز از شمره و نیز نور و وجه و نظائر این القاب ستود .

و چون میرزایحیی ازل در ادرنه با آثار و اعمال و گفتارهای برادر
 بزرگوار مخالفت ورزید و بابیان را به همین طریق مذکور باقی داشته
 امر ونهی میکرد بنوعی که در تاریخ ظه و الحق مفصلاً ثبت گردید
 و با مقاومت شدیده که بروز داد و تحریکی که پیوسته همروشان
 مینمودند رفتار و گفتار و مراسلات خارج از اسلوب و آداب و احترام
 بعرصه آوردند و از درجه خود ورتبه

اتفاق واتحاد سقوط یافتند و متدرجاً در الواح و آثار
 و مراسلات صادره بر موز و اشارات والقبلی از قبیل مشرک باللّه
 وعجل و جعل و طاغوت و شیطان و ابلیس و برکه منتنه خبیثه و
 طنین زباب و امثالها نامبرده شدند چنانچه شمه ای در زیل
 نام ابلیس و درخش و حرف و مواضع اخری ثبت میباشد و پیروانش
 بعنوانین ازلی و یحیائی و یموتی و غیرها خوانده گردیدند
 از آنجمله خطاب به شیخ سلمان از آثار ادرنه بهاء الله است
 قوله :

" ای سلمان این ایام مظہر کلمه محکمہ ثابتہ لا اله الا هو است
 چه که حرف نفی با اسم اثبات بر جوهر اثبات و مظہر آن مقدم
 شده و سبقت گرفته (مراد میرزایحیی ازل است) واحدی از
 اهل ابداع تا حال باین لطیفه ربانیہ ملتفت نشده و آنچه
 مشاهده نموده که لم یزل حروفات نفی علی الظاهر بر احرف
 اثبات غلبه نموده اند از تأثیر این کلمه بود که منزل آن نظر
 بحکمتهای مستوره در این کلمه جامعہ نفی را مقدم داشته
 ای سلمان قلم رحمن میفرماید در این ظہور حرف نفی را از
 اول اثبات برداشتم نفسی را که در شهو و وسوسین بید
 رحمت تربیت فرمودم بر قلم قیام نمود " ایضا :
 " فوالذی نفسی بیده که در ابداع شبه این نفس در جیب

زیاست و جاه دیده نشده فوالذی انطق کلشئی بشناء نفسه
 که اگر جمیع اهل ابداع اراده نمایند که حسد و بغضای نفسش
 را احاطه کنند جمیع خود را عاجز مشاهده نمایند " و در لوح
 به شیخ نجفی اصفهانی است قوله :

" سبحان الله الی حین معرضین و منکرین نمیدانند آنچه نزد
 مبشر یعنی نقطه رفت از که بود العلم عند الله رب العالمین "
 مراد آنکه عریضه میرزایحیی نزد نقطه بسجن ماکوکه موجب صد و
 توقیع مسطور گردید با ملاء آنحضرت بود و در لوحی به اشرف
 است قوله :

" یا عبد تالله کما سمعت و عرفت قد ظہر من لدنا و ما دونی
 قد خلق بامری ان انت من العارفین و کما اشرنا به الی دونی
 هذا لحکمة من لدنا و ما اطلع بذک احد الا الذین عرفنا
 هم مواقع الامر و ایدنا بروح الامین " و قوله :

" یا علی بلایای لا تحصی قبول نمودیم یا علی الیوم یوم
 تحمل است قل انا سافرنا الی ان بلغنا وراء جبل
 المسک فی بقعة السناء شهدنا قوماً من المقدّسین الظاهر
 فی البقعة علی اسم من الاسماء موقوفاً وکانوا ان یقدّسوا الله
 عما ظہر فی عوالم الاسماء و الصّفات و عن کلّ ما یعرفه اعلی
 حقایق الممكنات مجموعاً از اقمنا فی مقابله عیونهم و مکشفا فیهم

وتجلينا عليهم بطراز الله وكذلك كان الامر في وادي العز
 بالحق مفضيا وكثافي تلك الحالة في المدة التي لن يحد
 بالقلم بما سبقت رحمتنا بالفضل على العالمين جميعا لعلهم
 يلتفتون بالذي كانوا ان يقدسوه في ايامهم ويعرفوا بارئهم
 وموجودهم بعد الذي كانوا ان يدعوهم في كل زمن قديما فلما
 وجدناهم متمسكا بحبل الاسماء وغافلا عن سلطان المسمى
 سترنا الوجه عنهم وخرجنا زمتا بينهم وامضينا عنهم الى ان وردنا
 في فاران القدس وراء جبل الياقوت في بقعة مقدس محجوبا
 الخ وقوله :

" هو الباقي ان يامة الله اتصيرين على مقعدك بعد الذي
 كان قعيص الغلام محمرا بدم البغضاء بين الارض قل انا
 خلقنا البلعام من قبل بقبضة من الطين ثم البسناه قعيص
 الاسماء بحيث اشتهرنا اسمه بين عبادنا المقربين وارفعننا
 ذكره الى مقام كان ان يذكره الناس في اكثر البلاد واحاطت به
 امطار الفضل من سحاب امرنا الميرم العزيز القدير فلما قضت
 ايام بعثنا بعده الكليم بايات بيئات وارسلناه الى بلده اذا
 انكره وغرته الرياسة الى ان حارب بالذي بحرف منه خلق
 خلق السموات ومادونها والارضين ومن عليها وجعلناه مظهر
 نفسنا المعلم الحكيم الخ ودرمناجاتي قوله :

" ارتفع ضجيج المشركين وصريخ المنكرين وقاموا على قتلى و
 تضجيع امرك واثك بسمك المكنون احصيت وعلمت ما عملوا
 ويعملون وقد قضى يا الهى ما قضيته بمشيتك وظهر ما اردته
 بارادتك وقدرتك وازا تراهم يا الهى اتخذوا العجل لانفسهم
 ربا سواك ويعبدونه في العشي والاشراق من دون بينه و
 لا كتاب وبلغوا في الغفلة الى مقام تسكوا بالموهوم واعرضوا
 عن سلطان المعلوم الخ وقوله :

" ولو اتى اشاهدهم يا الهى احجب من ملل القبل بحيث ما
 احصيت اشقى منهم وابعد عنهم يقرؤون البيان ويكفرون
 بمنزله سبحانك سبحانك يا الهى تسمع ضجيجي و
 صريخي وما يرد علي في كل الاحيان من مظاهر الشيطان ومطالع
 الطغيان ومعادن الحسد والحسان الخ . ودرلوح به
 نصيراست قوله :

" تالله الحق قد اخذنا ترابا وعجنناه بمياه الامر وصورنا منه
 بشرا وزيناه بقعيص الاسماء بين العالمين فلما رفعنا ذكره
 واشهرنا اسمه بين ملاء الاسماء ازا قام على الاعراض وحارب
 مع نفسى المهيمن العزيز العليم وافتى على قتل الذي بذكر من
 عنده خلق وخلق السموات والارض وانا لما وجدناه في تلك
 الحالة سترنا في نفسنا وخرجنا عن بين هؤلاء وجلسنا في

البيت الوحيدة متكلا على الله " الخ ودرلوحى ديگر قوله :
 " اى مهدى معذلك بعضى از محتجبين اهل بيان طنين زباً
 را از نعمات بديعه مالك اسماء وصفات بهتر شمرده اند و مقدم
 داشته اند اين است لوتكون من المتفرسين كوثراطهم معطر
 را گذاشته اند وببركه منتنه خبيته توجه نموده اند " وقوله :

" نفسى كه والله الذى لا اله الا هو مثل آنكه اهل هند طيور
 خود را كه بطوطى مينامند تعليم ميدهند همان قسم تعليم
 نمودم و حفظ فرمودم از خلف ستر بيرون بر قلم قيام
 نمود " وقوله :

" ان اعرض عن الفدير مقبلاً الى بحراسمى القدير الذى كمل
 قطرة منه ينادى الملك لله الملك العليم الخبير ان اعرض عن
 الشجرة المفرسة فى الباب بغير الحق " وقوله :

" چنانكه حال مشاهده ميشود مشرك بالله واتباعش بذكر
 خلافت مجعوله ناسرا از مالك بريّه منع نموده اند ان هم الا
 فى ضلال " وقوله :

" هو الا منع الاعلى قد اشرفت شمس البهاء عن افق البقاء
 بطراز ربى المقتدر العلى الابهى قل موتوا ياملاً الاشقياء
 كلما زاد المشركون فى الاعراض انها قد ظهرت بضياء اخرى
 اعظم من الاولى فسبحان قدرة ربى الابهى اذا موتوا

ياملاً البغضاء ان ياجعل قد فتحت ابواب الرضوان من اصبع
 الرحمن وهبت روائح الرياح من شطراسمى السبحان فر مع
 جنودك الصماء تالله يا خفاش قد جاء يوم موتك لا نشمس الجمال
 قد اشرفت من قطب الزوال بسلطان العظمة والا جلال فويل
 لك ولمن كفر وتولى يا بعوضة الشرك قد جائك الفناء ان
 استكبروا يا اصفيا الله بما اختصك الله لنفسه وعرقكم ما اضطررت
 عنه افئدة كل اهل العلم والعرفان قل موتوا يا اهل الكفر
 والبغضاء " وقوله :

" بسم الله الامنع الا قدس الاعز الابهى ان الذى يفر من
 الثعلب وستروجهه خلف الدنان خوفاً من نفسه فلما شهد
 باناً ارفعنا الامر بسلطان القوة والقدرة واشتهر اسم الله بين
 المشرق والمغرب اذا ندم عن ستره وخرج عن خلف القناع
 ببغضاء عظيما وشاور مع خدامى على قتلى واراد ان يسفك
 هذا الدم ان يا قلم الاعلى زگر لمن تجد ما نادى به
 احد من حزب الشيطان فى شطر العراق بان ياملاً البهاء لم
 تبلغون امر الله ربكم وتدعون الناس الى الذى خلق كلشئى بامر
 من عنده لان تنتهى رتبة العباد الى مقام الازل قلنا فويل
 لك يا ايها المشرك تالله ما فوهت فى اسم الازل انا خلقناه كما
 خلقنا كل الا سماء ليدلن على موجد هم وصابعهم بين

اینها الشقی کیف صار الدیان دنیا ولن یتغیردونه ان ینا
 واحد العین فکّر فی نفسک اتشهد عیوب غیرک وتکون غافلاً عما
 فی نفسک فویل لک بما علّمک الشیطان الذی کفر باللّه وجعلنا
 ظاهره عبرة للخلائق اجمعین قل یا ایها الحمیر اننا
 حفظناه وربیناه و وصفناه و اذ کرناه وانت عرفت وکنت علی ذلک
 شهیداً وانه حارب بنفسی " وقوله :

" ثم انکری لهم باننا اصطفینا من اخواننا احداً ورشحنا علیه
 من طعام بحر العلم رشحاً قل قد ظهر الشیطان بشأن
 ما ظهر شبهه فی الامکان وكذلك ظهر جمال الرحمن بطراز الذی
 ما ادرك مثله عیون الاولین نفسی که یک لطمه در دنیا نخورده و
 همیشه پنج نفس از امام الرحمن نزدش بوده حال
 انصاف ده براین مظلومها چه وارد شده (اشاره بدیوان
 و آقاسید ابراهیم خلیل تبریزی است) مع آنکه یکی در خدمتش
 مشغول و دیگری براو وارد باری لعمر الله باعمالی عامل بوده که
 قلم حیا میکند از ذکرش قدری در عصمت نقطه اولی تغرک کن
 ملاحظه نما چه ظاهر گشته وقتیکه این مظلوم از هجرت دو ساله
 که در صحاری و جبال سالک بود و بسبب بعضی از نفوس که
 بیابانها دیدند رجوع بدار السلام نمود میرزا محمد علی نامی
 رشتی بحضور آمد و امام جمعی بکلمه ای نطق نمود در بیان

عصمت آنحضرت که فی الحقیقه حزن جمیع اقطار را اخذ نمود
 سبحان الله چگونه راضی شدند که باین خیانت اعظم تمسک
 جستند " و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است قوله :
 " جناب میرزا علی اکبر از منتسبین نقطه علیه بهاء الله و رحمته
 و جناب ابوالقاسم کاشی و جمعی دیگر بفتوای میرزایحیی کسل
 راشهید نمودند " وقوله :

" یا شیخ ان قلنی ینوح لنفسی واللوح بیکی بما ورد علی من
 الذی حفظناه فی سنین متوالیات وکان ان یخدم وجهی فی
 اللیالی والایام الی ان اغواه احد خدامی یشهد بذلك عباد
 موقنون الذین هاجروا معی من الزوراء الی ان وردنا فی هذا
 السجن العظیم جمیع این حزب میدانند که سید محمد
 یکی از خدام بوده در ایامی که حسب خواهش دولت علیه
 عثمانی بآن شطرتوجه نمودیم همراه بوده و بعد از اظهار شد
 آنچه که لعمر الله قلم اعلی گریست و لوح نوحه نمود لهذا
 طردش نمودیم و میرزایحیی پیوست و عمل نمود آنچه را که هیچ
 ظالمی ننمود ترکنه و قلنا اخرج یا غافل بعد از ظهور این کلمه
 بمولوی خانه رفته با آنها بوده الی ان جاء امر الخروج الخ
 در کتاب اقدس خطاب باواست قوله :

" یا مطلع الاعراض دع الاغماض هبنی اشتبه علی الناس

امرک هل یشتهه علی نفسک قد اخذ الله من اغواک
(مراد سید محمد اصفهانی مذکور است) . وقوله :

" ومن رؤسائهم الذین سمی بعلی محمد انه تمسک بامرهم
فی العراق بالذین ظلموا وازاجاء الافتتان اخذ وقال انسى
کفرت بالله مالک یوم الذین فانظر فی الذین یتبعونه بعد
الذی یعلمون ما ظهروا له الالعنة الله علی القوم الظالمین و
کذلك رئیسہ تمسک بالتمرود وازاجاء القضاء اخذ اول مرة
ولم یجد لنفسه من محیی الخ ودرشان میرزا علی محمد سراج
برادر منقطعہ حضرت نقطه در کربلا وسید محمد در اسلامبول
میباشد که بدولت عثمانی متوسل شده انکار ایمان کردند و
معدک گرفتار شدند . ونیز قوله :

" هوالمجیب نامه آنجناب بین یدی العرش حاضر ای
علی الخ وقوله :

" بسم الذی کل عنه لغافلون وبعد سؤال از شمس حقیقت
الخ هر دو در جواب سؤالات از لیانه میرزا علی محمد سراج
اصفهانی است وقوله :

" وان رأیت الهاء قل اقلک بما اکتسبت فی ایام الله تالله
هذه لایام وعدتم بهای الالواح ثم فی صحف النبیین و
المرسلین لولاه ما بعث محمد رسول الله ان اتق الله

یا ایها المشرک بالله والمعرض عن جنابه والکافر بآياته و
اتخذت البعل لنفسک رباً من دون الله الخ (راجع بملاً
هادی قزوینی است) وقوله :

" اگر اهل بیان بیانات یحیی وسید محمد و هادی واعرج
(مراد از اعرج ملاً جعفر نراقی مذکور است) و امثال این نفوس
ملاحظه کنند و در بیانات خدام این باب هم تفکر نمایند
فوالله لیجدن الحق ویضعن الباطل ودر لوحی است قوله :
" سوف تسمع من اکثر البلدان نداء العجل ایاکم ان تعقبوا
کل کذاب کان فی اللوح اثیما " وقوله :

" وازا تراهم یا الهی اتخذ والعجل لا نفسهم رباً سواک"
وقوله :

" معدک به جعل از مالک علل ممنوع گشته اند الخ ودر ضمن
لغات شعبان وسجن و بدیع بعضی از الواح شدیده در تأکید
اجتناب واحتراز از معاشرت از لیان ثبت است ودر لوحی ثبت
در ضمن لغت آسیه ونصر شرحی از وضع عائله میرزا یحیی ازل
وضمن نام میرزا محمد علی اشاره ای باعمالش وضمن تمام
جعفر زکرملاً جعفر نراقی از صف اول پیروان وی وضمن شریع
احوال و عرفان اشیاع وی مسطور میباشد ودر یکی از آثار خادم اله
است قوله :

" این وجودات رذلیه دنییه که فضلہ جمیع مفقودین و مردودین خلق هر طمهورند بمنتهای غلّ و بفضاء قیام نموده " الخ و از حضرت عبدالبهاء است قوله :

" شخص غیرحضور (مراد میرزایحیی ازل و تلویح بتفاوت حال او با یحیی بن زکریّا حضور بمعنی محترز از آمیختگی با زنان مذکور در قرآن است) چهل سال در جزیره مزبور (قبریس) در نهایت خمول و خمود بوده نه نامی و نشانی و نه نصرتی و نه اخلاقی سبحان الله در مدت چهل سال نفسی را دالت نکرد حتی از تربیت خانه خویش عاجز ماند " انتهى و در مقاله ای از آنحضرت منطبقه در مجله چهره نما در قاهره مصر است قوله :

" اما آقا میرزایحیی قبریس بعد از شهادت حضرت باب کرامتی که از این سید حضور صد دریافت این بود که در ایام ماتم با ضجیع آنمظلوم دست در آغوش شد و باین کفایت نغمود بلکه طلاق داد بسید محمد اصفهانی تزویج کرد و هییی نفسی این قضیه را انکار نتواند زیرا همشیره ملا رجبعلی در میان بابیان مشهور و معروف بود و در مدت اقامت ایران و عراق و قبریس جز تمتع بکواعب اتراب کرامتی ظاهر نگشت و قدرتی باهرنشد " الخ و نیز از آنحضرت است قوله :

" بواسطه میرزا عبدالحسین تفتی کشفه هو الله الهی الهی

..... لا اله الا انت الملك الحق المعقتر العزيز الرؤف ای یاران عبدالبهاء در هر رمی صد هزار شکرانه بملکوت قدم نمائید که بدرقه عنایت رسید و صبح هدایت بید و نسیم موهبت وزید و آهنگ ملاّ اعلی بمسامع روحانیان رسید و آذان نغمه یابهاه الابهی شنید سبحان الله با وجود آنکه حضرت اعلی روحی له الفداء در جمیع زبرو الواح زکری جز ستایش من یظهره الله نفرمودند و جمیع احکام و مسائل و حقایق و معانی بیان را مشروط و موکول بتصدیق اسم اعظم نمودند و بصریح عبارت بیان فرمودند که اگر الیوم خود را ظاهر فرماید انا اول المؤمنین بعد در خطاب بشخص بزرگواری میفرماید ایاک ایاک ان تحتجب بالواحد البیانی لا تم خلق عنده یعنی در طمهور مجلی طور مبارک محتجب بواحد بیانی گردی و واحد بیانی عبارت از هیچده حرف حی و نفس مبارک است که عدد واحد تمام شود با وجود این غافلان محتجب بآن گشتند که چرا فلان موفق نشد و حال آنکه حضرت اعلی روحی له الفداء چنین فرمودند ایکاش آنشخص رامیدیدند و اطوار و احوال و کردار او را بمیزان الهی میسنجیدند تا واضح و معلوم شود که بسبب انحراف حتی عقل و شعور مسلوب شده تا چه رسد با سرار و عرفان ربّ غفور اهل فرقان اعتراض بحضرت اعلی روحی له الفداء مینمودند و میگفتند این

القیامة الكبرى واین الطامة العظمی این النار واین امتداد
 الصراط واین السوال والجواب واین الحساب والكتاب واین
 الحشر والنشور واین قیام اصحاب القبور این طلوع الشمس من
 مغربها واین انتشار النجوم من مطالعها واین زلزلة الارض فی
 مشارقها ومغاربها این النفخ فی الصور واین النقر فی الناقور
 واین تسعیر النار واین تزئین الجنة بفاكهة الاثمار این الكوثور
 السلسبیل..... باری اعتراض مینمودند که این وقایع عظمی
 صریح کتاب الله وشروط قیامت کبری است اما حضرت میفرماید
 که جمیع این وقوعات خمسين الف سنة در دقیقه وطرفة العين
 واقع ومنقضى شد باوجود این اهل بیان گویند این ملوك البیان
 واین مقابر اهل البیان این اجراء الاحکام واین مکتب من یطهره
 الله فتباً لكل جاهل وسحقاً لكل متجاهل قدری باید در حجاب
 اهل فرقان نظر کرد اشکالات وشبهات آنان صد هزار مرتبه
 اعظم از این است گذشته از این جمال مبارك در ایام عراق
 دو سال غیبت فرمودند شخص معهود در پس پرده خُوف
 چنان محجوب که نابود اثر یکی مفقود کاربرد چه ای رسید که
 زکری از امر الله نماند نفوسی بودند معدود ومخمود ودر زاویه
 خمبول مختفی ومستور تا آنکه جمال قدم روحی لا حباه الفداء
 مراجعت فرمودند بمحض ورود بعراق چنان پرتو انوار باآفاق

زد که عقول واله وحیران شد صیت امر الله بلند گشت وآوازه
 اشراق شمس حقیقت بشرق وغرب رسید فریداً وحبیباً
 بنفس مقدس مقابل من علی الارض قیام فرمودند و واضح آشکار
 بدون سترو حجاب به اعلاء امر الله در آفاق برداختند خضعت
 له الاعناق وذللت له الرقاب وخشعت له الاصوات وشخص
 معهود در زاویه خمبول خزیده واز ترس وخوف در صفحات بصره
 وسوق الشیوخ نام خویش را حاجی علی گذاشته وکفش وگسچ
 فروشی مینمود واین قضیه راحتی بیان شاهد وگواهند نفسی
 انکار نتواند وچون بقوت اسم اعظم امر الله را عظمتی حاصل
 وخوف وخشیت از میان رفت شخص معهود اظهار وجود فرمود
 وحال در جزیره قبریس چون تحت حمایت انگلیس است بحکایت
 برداخته زیرا ابداً خوفی نیست حریت ادیان وآزادی هر ملت
 موجود یا الله این شخص محترم قریب چهل سال است که در جزیره
 قبریس است چه قدرتی بنمود باوجود حریت وکمال آزادی ادیان
 وملل که انسان واضحاً صریحاً در میان ومعابر ومعاهد
 اقامه حجت وبرهان میتواند که بنماید آیا این شخص محترم
 توانست که يك نفس هدایت نماید ویا آنکه در مجمع ومحفلی
 لسان نطق بگشاید یا آنکه شخصی رامذعن باندك دانائی
 خویش نماید ویا آنکه حرکتی نماید که ذکرش در محلی ویا

روزنامه مذکور شود آیاعجزی اعظم از این تصور توان نمود
 لا والله اما جمال مبارك در سجن اعظم در کمال اقتدار در
 مقابل من علی الارض قیام فرمود و بملوک و سلاطین الواح مرقوم
 و ارسال فرمود حتی بمرحوم ناصرالدین شاه لوح مخصوص
 فرستاد و در جمیع اروپا آن الواح نشر گردید مختصر اینست که
 امر مبارکش را در سجن اعظم فی الحقیقه سلاسل و اغلال بلند
 فرمود (مراد سلاسل و اغلال تضییق و ستم و جفاست) چه
 قدرتی اعظم از این والله الذی لا اله الا هو اگر اندک انصافی
 باشد همین برهان کفایت است و ببران دیگر احتیاج نیست
 از اول ابداع تا بحال هیچ مطهر مقدس از مظاهر الهیه در یوم
 خود امر خویش را در سجن اعظم در تحت سلاسل و اغلال بلند
 نکرد و این قضیه در ایام خود ما واقع گشت حکایت و روایت
 نیست که ادنی شبهه ای حاصل شود صیت الهی از سجن
 اعظم بلند شد و آوازه امر حق در سجن اعظم جهانگیر گشت و
 ندای الهی از تحت سلاسل و اغلال آفاق را بحرکت آورد فانصفوا
 یا اولی الانصاف و از این گذشته البته میدانید که شخص معهود
 در چه حالت است بظاهر ظاهر نیز در خسران مبین است جمیع
 اولاد هر یک در حالتی عجیب یکی ترسا شده و دیگری در کلیسا
 پارسا یکی وقف شرابخانه است و دیگری خادم بتخانسه

البتة این تفصیل بگوش کل رسیده غافلان اگر انکار کنند شخص
 معتمد بفرستید تا تماشا کند مقصد این است حال مقتدا
 چنین فی اسفا علی الاتباع والبنات والبنین ولی بحرا اعظم را
 اینگونه کفها مقاومت ننماید یک موج زند و خاشاک و خس را
 بکنار اندازد دریا در نهایت صفا جلوه نماید کلاً پریشان و
 پشیمان گردند و نادم و بی نشان شوند فسوف ترون الفافلین
 فی خسران مبین و علیکم البهاه الا بهی " انتهى و از پسرانش
 محمد نام معروف نزد ترکی زبانان و ولیمحمد و دیگر رضوانعلی
 در ایام حیات حضرت عبدالبهاه تنها تنها بهکا آمدند و
 متنعم شدند رضوانعلی بر پدر خود در نوشت و ولی محمد چون
 نقودی از این و آن مییافت صرف می و فجو میگرد لذامنع
 فرمودند که چیزی باوند دهند تا موجب ضرر امرالله در آنجا نشود
 و بالاخره و براهمراه آقاسید اسدالله قمی بایران فرستادند تا
 نزد پیروان پدرش آسایش کند . دیگر از پسرانش آقانورشهرت
 و سیادت کسوت و تظاهر پیشه طبابت سالها در رشت سکونت
 داشت و میرزا احمد پسر دختر میرزایحیی زوجه حاجی حسین
 پسر حاجی عبدالسلام زنجانی که برادر حاجی حسین مذکور نیز
 یحیی نام بود و میرزا احمد در اواخر سنین حضرت عبدالبهاه
 با پسر برادر و دختر برادر بحیفا آمده در جوار بزرگواری و

عظایش بماند تا همانجا درگذشت و در گستان جاوید مقبره
بهائیان آنجا مدفون گشت .

وازیحی نامان کثیر الذکر در آثار حاجی میرزایحیی بن حاجی
میرزاهادی دولت آبادی مذکور بود از حضرت عبدالبهاء
خطاب به بشیر السلطان در شیراز در حق وی است قوله :

" محرک فساد شیخ الملک است و این شخص از پیش مرقوم شد
بشما که یحیای ازلی بابی است جمیع معاشرت او با اختیار
یعنی حاجی میرزایحیای داماد ازل بود نه یار میرزا
یحیی پسر میرزاهادی دولت آبادی پدر متوفایش بکرات و مرات
در اصفهان بر سر منبر تبری از حضرت اعلی نمود و سب و لعن
کرد " وقوله :

" و همچنین سلیل آن شخص در این ایام در روزنامه چهره نما
بکلی انکار و استکبار نمود " الخ و صورت مقاله ای که آنحضرت
برای چهره نما فرستادند این بود :

" جناب مدیر چهره نما ملاحظه فرمایند هو الله سؤال: حاجی
میرزایحیای دولت آبادی بموجب کاغذی که در چهره نما مندرج
است کلیاً خود را عاری وبری دانسته جواب : حاجی میرزا
یحیای دولت آبادی در مسلک و روش اقتدا بپدر مرحوم خویش
و آقامیرزایحیای قبریس است آقامیرزایحیای دولت آبادی

نیز ادعای وصایت و خلافت نماید و خویش را نفسی نفیس شمرد
و با وجود این تبری میفرماید و در جریده شعا بیزاری از سرور
مظلومان اعلان مینماید " الخ و در کتاب سفرنامه اروپانیان
ذکری از او است و از سید محمد اصفهانی سابق الذکر نیز اشاره
میشود . و ذکر یحیی خان حاکم ارومیه ضمن وصف ارومیه است
و یحیی ازلی قزوینی که بعداً در محضراتی رفته بایمان بهائیان
پیوست در لوحی است قوله :

" و نذکر من سمی بیحیی الذی حضر وفاز و آیده الله علی الانصاف
فی هذا النبأ العظیم یا یحیی حضرت و سمعت رأیت از نطق
القلم الاعلی از کان مستویاً علی عرشه الرفیع " و میرزایحیی بن
حاجی ملاحسن ساکن جده مذکور ضمن نام جده نیز اعمال
مخالفت اشتمالش در آثار آنحضرت ذکر می باشد .

عربی دست و برگل و بر بعضهائی از آن
مانند کف و ذراع اطلاق میشود .

(ید)

ایدی جمع . ایادی جمع الجمع .

در لوح صلوة یومیة است :

" للمصلی ان یغسل یدیه " که بدلالیت عمل و سیره مراد از ید
از اصابع تازندین میباشد . و در لوح به رئیس است :
" عرجوا الی مقام المکاشفة والحضور بین یدی الله " که مراد

حضور در جلو و محضر الهی است . و ایادی در آثار این امر
بمعنی رجال فعال مجریان اراده امریه است چنانچه در
مناجات ایام صیام است :

" الَّذِينَ اقْبَلُوا إِلَىٰ وَجْهِكَ وَأَمَنُوا بِآيَاتِكَ الْكُبْرَىٰ وَانْقَطَعُوا عَمَّا
خَلَقَ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ شَوْقًا لِّجَمَالِكَ وَطَلِبًا لِّرِضَاكَ وَأَقْبَالًا
لِّحَضْرَتِكَ وَاطْهَارًا لِّنِعْمَتِكَ وَأَنَّكَ جَعَلْتَهُمْ أَيَادِيَ أَمْرِكَ بَيْنَ
بِرِّيَّتِكَ وَبِهِمْ أَظْهَرْتَ مَا أَظْهَرْتَ مِنْ شَوْوَنَاتِ أَحَدِيَّتِكَ وَظَهْوَرَاتِ
فِرْدَانِيَّتِكَ طَوْبِي لِمَنْ أَقْبَلَ إِلَيْهِمْ خَالصًا لِحُبِّكَ وَسَمِعَ مِنْهُمْ
آيَاتِكَ وَبَيِّنَاتِكَ الَّتِي عَجَزَتْ عَنِ الْإِتْيَانِ بِمِثْلِهَا مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ
الْأَرْضِينَ " و در مناجاتی از حضرت عبدالبهاء است :

" ايربَّ اسألک بايادی امرک ومطالع ذکرک ومشارق حکمک "
و ایادی در آثار و خطابات مرکز عهد ابهیی عبدالبهاء بر چهار
تن از پیشوایان این امر در آن زمان لقب قرار گرفت یعنی حاجی
ملا علی اکبر شه میرزادی و میرزا علی محمد ابن اصدق و حاجی
میرزا محمد تقی ابهری معروف بابین ابهر و میرزا حسن ادریب
طالقانی و خانواده ابن ابهر نام ایادی بخود دادند .

در لوح خطاب به نصیر :

(يُزِيلُ) " ان استقم على حبِّ مولاك على شأن لن
يزلک من شئى عن صراطه " باب افعال

از زلل بمعنی لغزش . در دوستی مولا بیت چنان ثابت باشد که
هرگز چیزی ترا از راهش نلغزاند .

در ضمن سنان ذکر است .

(لَيْسَتَن)

در ایران شب اول زمستان در خطابی
است :

(يَلْدَا)

" ویرتوی روشن در این شب یلدا
برافروخت " .

در لوح معروف به ناصرالدین شاه :

" ایمارون القوم وهم يشهدون اینکرون
وهم يعلمون " کلمه القوم فاعل ایمارون

(يُمارون)

است چنانکه در مواضع کثیره از آثار این امر فعل مسند با اسم
ظاهر جمع یا اسم جمع و غیرهما که شامل افراد مافوق اثنین اند
با واو جمع استعمال شد یعنی آیا قوم با اینکه بچشم می بینند
مجادله میکنند و با اینکه میدانند انکار مینمایند ؟ .

در لوح به حاجی محمد کریمخان است :

" كما يضرب بزرقاء اليمامة في حدّة البصر "

(يِمَامَة)

دختری کی بود رنگ تیز چشم و یمامة هم

قسمتی از جزیره العرب .

در مناجاتی از خطابی است :
(یمرق)
" وشهب الرجوم علی الذین یمرقون
من دینک المبین " آنانکه از دین مبین

تو چون تیر از کمان بدر شوند . در حق ناقضین و تلویح بمارقین
عصر علی امیر المؤمنین و کلامش در حق آنان میباشد .
و در خطاب و صایای عهد است :

" واحرس حماک الحصین من عصبة المارقین " .

(یممن)
نظر بقصه شیوای بلقیس محبوبه سلیمان
و طکه یممن در قرآن نام یمن را بتشبیه و
استعاره بمعنی شهر استعمال کنند

و در آثار امریه است قوله :

" ونسائم علمیه از یممن عز احدیه مقطوع شده " و در ذیل نام
بلقیس و سبا نذری است .

که در آثار غصن اعظم عبد البهاء بکثرت
(یموتی - یموتها) مذکور است چنانچه شمه ای ذیل نام

ادوارد برون ثبت میباشد عبارت از

میرزا یحیی ازل و پیروانش است که بتقابل و تبدیل نام یحیی
اطلاق گردید .

ینبوع عربی چشمه وجدول پر آب .
(ینبوع)
ینابیع جمع منبع منشاء و درآمد نگاه

آب . در لوح حکماست :

" فلما انفجرت ینابیع الحکمة والبیان من منبع بیانہ "

در مناجات آغاز خطاب به عمه :
(ینعش)
" وینعش به روحی " سرزنده کرده

شود بآن جانم .

در سوره ص است :

(یہرعون)
" یہرعون الی الطّافوت " و در لوح الامر

است :

" قد غلبت علیهم شقوتهم وهم الیوم فی هیما الضلال یہرعون "
یہرعون مضارع معلوم هرع باضطراب و سرعت میشتابند .
یہرعون مضارع مجهول اهرع پرشتاب و تمجیل کرده میشوند .

در سوره الصاد :

(یہطعون)
" یہطعون الی النار (گردن کشیده

روی با آتش آورده خیره مینگردند) و

یحسبون آنها نور .

قصه یوسف بن یعقوب بن ابراهیم

با پدر و برادران و اخوانش در مصر اصلا

(یوسف)

در ثورات مسطور و در قرآن با فصاحت تمام مذکور که بنام سوره
 احسن القصص مشهور میباشد و تفسیر باب اعظم بر آن که در
 آغاز امر خود نگاشتند و کتاب اصلی و حجت ماجا به بود و تعامت
 منویات نوین خود را طی تفسیر بر سوره مذکور جلوه دادند و آن
 تفسیر تأویل اندر تأویل اثنی عشریه باروش بدیعی میباشد و
 از فقرات اول است قوله :

" الله قد قدر ان ذلك الكتاب من عند محمد بن الحسن بن
 علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن
 الحسين بن علي بن ابي طالب ليكون حجة الله من عند الذكر
 علي العالمين بليغا "

و در سوره پنجم در تفسیر آیه " قد قال يوسف لا بيه " الخ :
 " وقد قصد الرحمن في ذكر يوسف نفس الرسول وثمره العقول
 حسين بن علي بن ابي طالب مشهورا " الخ و در بیان حکمت
 و مصلحت آن زمان و مراد خطابه ای " يا قرة العين " و آنکه نام
 آن کتاب را کتاب العدل فرمودند شمه ای در ضمن نامهای
 تقی و عدل و قرة ثبت است و در آثار توضیح در شأن آن است
 قوله :

" هذا منزل من سماء المشية لمن سأل عن الآية المنزلة
 في احسن القصص يا قرة العين فاضرب على اهل المدينة

ضرباً بسم الله الا قدم الا عظم الا قدس الا بهي هذا
 كتاب من لدنا لمن آمن بالله وسلطانه الذي كان على العالمين
 محيطا وبعد اجوبه سؤالات آنجناب بعضی بشأن آیات
 منزله در قیوم الاسماء نازل و ارسال شد " الخ و در اثری
 دیگر :

" معلوم آنجناب بوده که تفسیر احسن القصص بما عند القوم
 نازل شد و این نظر بفضل بحت بوده که شاید اهل غفلت و
 جهل بجبروت علم صعود نمایند چنانچه اکثری از مطالب
 مذکوره در آن از مطالبی است که نزد اهل فرقان محقق بوده و
 اگر از اول بما اراد الله نازل میشد احدی عمل نمینمود و باقی
 نیماند کلّ ذلك من فضله على خلقه وجوده على عباده ملاحظه
 نمائید که اول امر آنحضرت به بابیت خود را ظاهر فرمودند
 این نظر بآن بوده که طیور افتده انام در آن ایام قادر بر طیران
 فوق این مقام نبودند قد ناحت الاشياء بما نسب نفسه بهذا
 المقام لان هذا المقام لو يكون اصلياً و ما فوقه و فوقه يخلق
 بكلمة من عنده و اشارة من اصبعه لم يزل در بحر او همام
 مستغرق و از ما اراد الله محتجب بوده و خواهند بود الا من
 انقذه الله بفضل و عرفه ما ظهره بامر ملاحظه نمائید
 مقام امنع اقدسی را که آیه لم يلد ولم يولد وليس كمثل شئى

ونقطة بيان آياه ميفرمايد ياسيدنا الاكبر قد فديت بلكي لك
 وماتمتيت الا القتل في سبيلك چه نسبتها دارند و چه مقدار
 ضرر وارد نمودند مع آنکه لوينصفون يشهدون بان ظهرفسي
 هذا الظهور مالا ظهرفي ظهور من قبل " الخ .
 و در آثار اين امر يوسف وقصه اش بنوع مثل در زيبائي و غيره
 برمعاني و حقائق جميله متنوعه اطلاق و استعمال گرديد و در
 لوحى ابتدا به " ياساكن السجن " قوله :
 " ودخلت مصر الايقان و ما عرفت يوسف الرحمن " .
 و نيز يوسف نامان بسيار در آثار مذکورند که غالبا در ظهور الحق
 تفصيل داده شد در لوحى است :
 " لسان الله بكلمات پارسي تكلم ميفرمايد اى يوسف حجتتم
 بر كل من فى السموات والارض " الخ .
 و در كرايمان ميرزا يوسف خان مستوفى الممالك آشتياني نسبت
 بحضرت نقطه در نوشته ها والسن تکرار يافت .
 و در حين اشتغال باين كتاب در بيرجند قائل قضيه حاجى
 ملا يوسف نخعى رخ داد و او مردى از طبقه اهل علم و فضل
 و ادب از اهل سرچاه و ساكن بيرجند بود و در جمعيت اهل
 بها رسائل بتأيد اين آئين همى نوشت و بكفاف غير كافى قناعت
 داشت و خصوصا نونها لان بهائى را تعليم و تربيت ميكرد تا

بسال ۱۳۶۳ هـ ق در بيرجند درگذشت و مردم بلد بهر اى
 ممانعت از دفنش در قبرستان عمومى مسلمانان هيچان کردند
 و ناچار بجائى در خارج بلد مدفون و مخزون گرديد .

در لوح به رئيس :

(يُوفِقُ)

" نَسألُ الله ان يوفقك (ترافائز و نجاح
 گرداند) على حبه و رضائه " .

(يَوْمُ)

در آثار اين امر اصطلاح در احوال
 ظهورات دينيه که باين معنى بنهايت
 کثرت استعمال گرديد از آن جمله :

" امروز روزى است پيروز چه که عرف ظهور مگم طور در آن
 متضوع طوبى از براى نفسى که بعرفش فائز شد و بنورش منور
 گشت اين يوم مبارك عند الله مذکور بوده و بيوم الله
 موسوم گشته هر نفسى بآن فائز شد بحيات ابدى و نعمت
 سرمدى فائز است ايام اولين و آخرين باين يوم معادله
 ننمايد چه که سلطان ظهور امام وجوه بر کرسى خود مستوى الخ
 و ديگر :

" من سلسبيل الحيوان فى ايام الله العزيز الكريم " .

(يُونان)

مملکت تاريخى معروف جهان در اروپاى
 شرقى در حقتش در آثار است :

فانظروا اليونان انا جعلناها كرسى الحكمة فى برهة طويلة
فلما جاء اجلها ثلّ عرشها وكلّ لسانها وخبّت مصابيحها
ونكت اعلامها كذلك نأخذ ونعطى ان ربك له والاخذ
المعطى المقتدر القدير "

پایان کتاب

=====

=====

=====